

# تبیین ماهیت شرور با نگاهی به آیات قرآن کریم

محمد حسن امیری نژاد<sup>۱</sup>

## چکیده

در عالم اطراف ما پدیده‌هایی وجود دارند که خوشایند انسان نیستند، مانند سیل، زلزله، بیماری، مرگ و موت. از این گونه پدیده‌ها به شرور تعبیر می‌شود. مسئله شرور و راز آفرینش آنها، از گذشته دور ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. به راستی شرور از کدام سرچشمه نشئت گرفته‌اند؟ از این جهت در طول تاریخ عده‌ای برای حفظ قداست خداوند، آفرینش این امور را به او نسبت نداده‌اند و برای آن خالق دیگری به نام اهریمن در نظر گرفته‌اند که این اندیشه مشهور به ثنویت شده است. در اسلام نیز حلّ مشکل شرور برای اندیشمندان اسلامی، همواره به صورت یک دغدغه مطرح بوده است. فلاسفه اسلامی گاه با قائل شدن به عدمی بودن شرور، منکر جعل استقلالی آن از سوی خداوند حکیم متعال شده‌اند. به نظر آنان شر، هموار نیستی است و نیستی علت نمی‌خواهد. آنها وجود را مساوی خیر می‌دانند، به این صورت که خیر چیزی است که اشیاء به آن مشتاقند و چیزی را که همه اشیاء به آن اشتیاق دارند وجود یا کمالات وجود است و چیزی از اشیاء به عدم مشتاق نیست و عدم، مطلوب واقع نمی‌شود. هر چه قدر وجود تمام‌تر و کامل‌تر باشد خیریت آن عالی‌تر و بیشتر است و وجودی که نور محض و فوق تمام است و همه اشیاء وجودشان از ناحیه اوست، خیر محض است و هر چه وجودات، وجودشان به مبدأ قیوم نزدیک‌تر باشد، خیریت‌شان بیشتر است.

واژگان کلیدی: قرآن، شر، هستی، انسان.

مسأله شر یکی از مسائل مهمی است که فکر اندیشمندان موحد را از دیر زمان به خود مشغول داشته است و هر کدام فراخور ذوق و استعداد خود پاسخی به این مسأله داده‌اند. در جهان پیرامون ما پدیده‌هایی وجود دارد که خوشایند افراد نیستند از قبیل سیل، زلزله، مرض و مرگ و غیر اینها. از این گونه مسائل به شرور تعبیر می‌شود. این مسئله ذهن اندیشمندان در علوم مختلفی را به خود مشغول داشته. متکلمان اسلامی با اذعان به وجود المها و مصیبتها و انواع ضرر و زیانهای مادی و جسمی و روحی - که به مجموع آنها عنوان شر اطلاق می‌شود - تلاش می‌کنند که سازگاری شرور را با صفات کمالی الهی نظیر عدالت و حکمت اثبات کنند. متکلمان بدین منظور بدون انکار وجود شرور و با طرح اصل «عوض» و «انتصاف» می‌خواهند مدعای خود را اثبات کنند. همچنین عرفای- اسلامی نیز از این منظر به این مسئله توجه کرده‌اند که، مظاهر بدو شرور چگونه با خیر محض بودن حق سازگارند. حکما و فلاسفه اسلامی هم با طرح اصل عدمی بودن شرور و اینکه شروری که وجود ندارند، نسبت به خیرات جهان هستی در اقلیتند و اینها لازمه جهان مادی می‌باشد، به آن پاسخ داده‌اند، بعضی مفسرین هم در خلال بعضی از آیات قرآن کریم بحث‌هایی در مورد علت شرور در کتاب‌های‌شان آورده‌اند. علمای فلسفه دین و دین پژوهی هم از آنجایی که این مسئله در لباس جدید توسط مکاتب الحادی مطرح شده، در مقام پاسخ گویی به آن برآمده‌اند. بی تردید مسئله شرور در جهان هستی برای هر اندیشمندی و همچنین مردم عادی به صورت یک مسئله مهم تلقی می‌شده است. از آن هنگام که انسان پا به عرصه خاک نهاد خویشتن را هم آغوش رنج و رنجوری یافته و مواجهه آدمی با حوادث اندوهبار زندگانی و رویارویی او با مصیبتها و فلاکتهای آن، پرسشهایی را فرا روی ذهن جستجوگر او قرار می‌داد. شرور دست آویزی برای ملحدان و منکران مبدأ شده است. آنها که می‌گویند مبدئی در عالم نیست. اگر چند مورد نظم و خیر مشاهده می‌شود، چند مورد شر و نابسامانی هم مشهود است، اگر خیر و نظم دلیل وجود مبدأ است، شر و بی نظمی دلیل انکار مبدأ است. همچنین شرور دست آویزی است برای قائلین به تعدد مبدأ، به نام ثنویین که شبهه یزدان و اهریمن را در ذهن اینها مستقر کرده است. گاهی ملحدان مشکل شرور را در تضاد با صفات خداوند مثل خیرخواهی مطلق و قدرت مطلق خداوند قرار می‌دهند. می‌گویند اگر شر در جهان از روی قصد و اراده خداست، پس او خیرخواه نیست و اگر شر در جهان مخالف با قصد اوست پس او قادر مطلق نیست. پس لذا شر یا مطابق قصد و غرض اوست یا مخالف قصد و غرضش. بنابراین یا خدا خیرخواه محض نیست و یا قادر مطلق نیست. منتقدان افکار دینی سعی دارند، متألّهین را متقاعد کنند که از قید اطلاق دست بردارند. اگر کسی حاضر شود بگوید: «خداوند

خیرخواه محض نیست» یا «قادر مطلق نیست» با شرور مواجه نمی‌گردد. گاهی این گونه می‌گوید که: آیا می‌توان به وجود شر باور داشت و در همان حال، خداوند را عادل دانست؟ و گاهی نیز می‌گویند: آیا پدید آمدن شرور در عالم هستی، منافی حکمت پروردگار نیست؟ و همچنین آیا می‌توان جهان حاوی شر را، نظام احسن و بهترین جهان ممکن که خداوند آفریده است، دانست؟ و در نهایت اینکه اگر خدا خیرخواه محض، قادر و دانای مطلق است و جهان را به بهترین وجه ممکن آفریده است، در این صورت شرور از چه منبعی سرچشمه می‌گیرند؟ و چرا او آنها را از بین نمی‌برد و چگونه در قضای الهی دخالت می‌کند؟

#### زندگی انسان محصور در خیر و شر

نگاهی به زندگی انسان‌ها و جوامع بشری به روشنی نشان می‌دهد که برخی از آن‌ها در طول حیات شان از بیشترین و بهترین امکانات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند و گروهی دیگر جز رنج و درد، فقر و گرسنگی، گرفتاری و مصیبت از این جهان نصیب نمی‌برند؛ حال آن که هر دو گروه مخلوق یک خدایند.<sup>۱</sup> خدایی که عالم.<sup>۲</sup> قادر.<sup>۳</sup> عادل.<sup>۴</sup> حکیم و خیرخواه مطلق و مهربان‌ترین مهربانان است.<sup>۵</sup>

در آیات کریمه قرآن ملاحظه می‌شود، همان خدایی که سلیمان را آن چنان سلطنت و قدرت می‌دهد که بر انس و جن و پرندگان حکم می‌راند.<sup>۶</sup> و بادها را در تسخیر خود دارد.<sup>۷</sup> ایوب را با ابتلای به بیماری‌ها و مرگ عزیزان آن چنان دچار رنج و محنت می‌کند که شکایتش به درگاه او بلند می‌شود و ندا می‌دهد: «وَ اَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».<sup>۸</sup> حال آنکه هر دو از صالحان و انبیای الهی بودند و داستان آن دو هم در قرآن کریم در کنار یکدیگر ذکر می‌شود.<sup>۹</sup> بلایای طبیعی نیز پنجه در پنجه بشر افکنده و او را به دیار نیستی می‌کشاند؛ چنان که گاه طوفانی سهمگین شهری را با همه ساکنانش از نابود می‌کند و گاه زلزله‌ای مهیب در اعماق زمین رخ می‌دهد و بسیاری از شهرها و آبادی‌ها را زیر و رو می‌کند و زمانی سیلی ویران‌گر آن را در هم پیچیده، از صفحه روزگار برمی‌چیند و ... درندگان نیز در صحرا و دریا در کمین آدمیان نشسته‌اند؛ چنان که گاه چوپان فقیری که همه دارایی و امید خانواده و فرزندانش که چند گوسفند اوست، طعمه گرگان می‌شود و گاه با نیش زهرآگین ماری دفتر حیات انسانی را می‌بندد.

همه این بلاهای طبیعی یک طرف، جنگ و جدال و نزاع‌های که در جوامع بشری اتفاق می‌افتد از طرف دیگر حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جوامع را نیست و نابود می‌کنند. فرعون قومی چون بنی اسرائیل را به ستم خود گرفتار ساخته، فرزندانشان را در برابر چشمشان از دم تیغ

می گذرانند.<sup>۱۰</sup> و نمرود ابراهیم پرچمدار توحید را به کوهی از آتش می افکند.<sup>۱۱</sup> و قارون که کلیدهای خزانه او را چندین مرد تنومند بر دوش می کشیدند، فخر فروشانه به میان مردم می رفت.<sup>۱۲</sup> و بیچارگان جز آه سرد فقر و حسرت ناداری چاره دیگری نداشتند و ابوجهل و ابولهب بر پشت بلال و یاسر و سمیه ستمگرانه تازیانه می نواختند و مستانه فریاد برمی کشیدند و همین فاصله ی طبقاتی و نابرابری و ظلم و تبعیض در بسیاری از جوامع بشری وجود دارد.

اکنون در این جا سؤال این است که: خدا چرا موجودات درنده و درنده خو را آفرید؟ چرا شهرها و آبادی ها را به زلزله ها، سیلاب ها و آتشفشان ها ویران می کند؟ چرا ستمگران و ظالمان و استعمارگران را بر مردم مسلط می گرداند؟ چرا یکی را کر، دیگری را کر و لال و سومی را فلج و زمین گیر می آفریند؟ چرا بعد از همه این عذاب ها و شکنجه ها در دنیا، عذاب مرگ و برزخ و قیامت را برای بندگان در نظر گرفته است نموده است؟

این سؤالات، بعضی مردمان را به انکار خدا و برخی را به ثنویت کشانده و برخی دیگر را به انکار قدرت مطلق یا علم مطلق و یا خیرخواه مطلق بودن او سوق داده است.

در این مقاله سعی گردیده که به این سؤالات بانگامی به آیات قرآن و استدلالهای فلسفی به پرسشها پاسخ داده شود. قبل از پاسخ به پرسشها بررسی چند تا از مفاهیم ضروری به نظر می رسد: مفهوم شر، مصادیق شر، حقیقت شر، شناخت مجموعه هستی، شناخت انسان و هدف از حیات انسان در نگاه قرآن، تفاوت دیدگاه قرآن و عرف در نگرش به خیر و شر.

## تعریف مفاهیم

### ۱. مفهوم شر

راغب اصفهانی در مفردات می نویسد: شر چیزی است که همه از آن روی گردانند؛ چنانکه خیر چیزی است که همه آن را خواهانند.<sup>۱۳</sup> حکما نیز در تعریف اصطلاحی شر گفته اند: شر فقدان ذات یا فقدان کمالی از کمالات شیء است، از آن جهت که آن شیء شأنیت داشتن آن کمال را دارد.<sup>۱۴</sup> چنانکه در معنای خیر گفته اند: خیر چیزی است که همه آن را خواهانند و به واسطه آن بخشی از کمالات حاصل می شود. برای شناخت روشن خیر و شر باید مصادیق کمال هر موجودی را بشناسیم تا سلب و فقدان کمال را که هر موجودی از آن گریزان است دریابیم. اولین کمالی که همه خواهان آن و از سلبش گریزاناند، ذات و نفس خودشان است. هر موجودی خواهان خودش است و از فانی شدن خود می گریزد پس بقای ذات، خیر و فنای آن شر است و نیز کمالات شیء نظیر حیات، علم، قدرت، شجاعت، مال، مقام رفیع، آرامش روحی، امنیت سیاسی، اجتماعی، خیرند و در مقابل مرگ، جهل، ضعف، ترس، فقر، ذلت، اضطراب و تشویش روحی، فقدان امنیت جانی، مالی،

اجتماعی، شغلی و مانند آنها شرنند؛ نیز آنچه ما را به خیر برساند، نافع و مفید و آنچه به ما شر برساند، ضار یا مضر خوانده می‌شود.<sup>۱۵</sup> مثلاً بیماری شراست؛ اما پرخوری که سبب آن است ضار و مضر نامیده می‌شود؛ نیز بی‌نیازی خیر و کسب نافع خوانده می‌شود.<sup>۱۶</sup> بنابراین حوادث طبیعی نظیر زلزله، سیل، آتشفشان، قحطی و اعمال خلاف اخلاق مانند دزدی، ضرب و جرح ظالمانه، فحشا و گناه ضار و سبب شرنند؛ لذا این امور از آن جهت که سبب فقدان کمال و ایجاد درد و رنج‌اند، شر نامیده می‌شوند. به طور کلی اسباب شرور را به دو قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. اسباب طبیعی: مثل؛ زلزله و سیل و دیگر بلاهای آسمانی که از اراده بشر خارج است.
۲. اسباب اخلاقی: یعنی شروری که ناشی از اراده و اختیار انسان است؛ مثل؛ بخل، حسد، گناه و فحشا.

## ۲. ماهیت شر

یکی از موضوعاتی که دیدگاه‌های گوناگونی درباره آن مطرح شده است، حقیقت شر است؛ به گونه‌ای که برخی چون ثنویه برای شر واقعیتی مستقل از خیر قایل شده و از این رو برای آن مبدئی مستقل پنداشتند تا به خیرخواه بودن حق تعالی خللی وارد نیاید. در مقابل، فیلسوفان از افلاطون تا فیلسوفان اسلامی نظیر ابن سینا و ملاصدرا و شیخ اشراق شر را امری عدمی می‌دانند و برای آن مبدئی مستقل نمی‌جویند؛ چون خداوند را فیاض علی‌الاطلاق دانسته، آن چه را از او صادر می‌شود، فیض وجودی می‌خوانند؛ چون برای شر، ذات و حقیقتی مستقل قایل نیستند و آن را بی‌نیاز از جعل جاعل می‌دانند؛ به این ترتیب دامن کبریایی خداوند از شر آفرینی مبرا شمرده می‌شود و دیگر حاجتی نخواهد بود که قدرت یا رحمت او مقید خوانده شود.

برخی گفتند: شر معدوم است.<sup>۱۷</sup> اما باید این نکته را متذکر شویم که بین دو قضیه شر معدوم است و شر امر عدمی است، تفاوت وجود دارد. دو قضیه «شر معدوم است» و «شر موجود است» شر عدمی است، مراد از این عدم، عدم ملکه است؛ یعنی موجودی شأنیت کمالی را دارد؛ اما فاقد آن است؛ مثل کوری برای انسان و سایر حیوانات یا جهل برای انسان بدیهی است که شر از نوع دوم است.

در این جا باید بین آنچه که سبب این عدم‌هاست و آنچه که بالذات شر است، تفکیک به عمل آورد؛ مثلاً صلح و امنیت و آرامش به تعبیری عبارت از نبرد جنگ و نزاع است و جنگ امر وجودی است و غالباً در عرف عامه مردم جنگ شر و صلح و آرامش خیر نامیده می‌شود؛ اما چون اصل در

حیات انسان آرامش است و جنگ موجب سلب این آرامش می‌شود، آنچه حکما گفته‌اند که هر چه وجودی است، خیر و هر چه عدمی است، شر است، مشکل شر را چنانکه باید، حل نمی‌کند.

### ۳. شناخت هستی

برای حل مشکل شر باید دیدگاهمان را نسبت به مجموعه هستی و جایگاه انسان در این مجموعه روشن نماییم.

هستی از دیدگاه قرآن و برهان از مبدأ واجب‌الوجود که وجودی تمام‌تر و کامل‌تر از آن قابل تصور نیست، آغاز می‌شود و به همان مبدأ ختم می‌یابد. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»<sup>۱۸</sup> و «وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ»<sup>۱۹</sup> صدرالمتألهین در برهان صدیقین این سخن زیبای الهی را در قالب برهان عقلی چنین بیان می‌دارد: وجود حقیقتی عینی، واحد و بسیطی است که بین افرادش در برخورداری از اصل واقعیت تفاوتی نیست، مگر از جهت کمال و نقص، شدت و ضعف و نظایر آنها. نهایت کمال وجودی مرتبه‌ای است که تمام‌تر و کامل‌تر از آن نیست و حتی تمام‌تر از آن نتوان تصور کرد و آن وجودی است که وابسته به غیر نیست؛ زیرا هر چه وابسته به غیر باشد، ناقص و نیازمند به موجود تمام‌تر از خویش است؛ پس این موجودی که در اعلی مرتبه هستی و قائم به ذات است، واجب‌الوجود (و مبدأ هستی) است؛ اما بقیه که به او وابسته و قائم هستند، افعال و آثار اویند و برای آنها قوامی نیست، مگر بواسطه او.<sup>۲۰</sup>

صدرالمتألهین از همین برهان، توحید و سایر صفات کمالی خدا مانند علم، قدرت، اراده، حیات، قیومت و فیاضیتش را نتیجه می‌گیرد.<sup>۲۱</sup> زیرا وجودی که حقیقت صرف و در اعلی مرتبه است، کمالاتش هم باید در اعلی مرتبه باشد. پس هیچ بخل و نقصی در او متصور نیست و او جواد و رحمان و رحیم است و هستی ممکنات ظهور و نمود رحمت او هستند.

جهان با همه افلاک و اقمارش، پستی و بلندی و کوه و دشت و دریایش ظهور رحمت او و از عنایت اوست و قرآن این معنا را چه زیبا بیان کرده است: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>۲۲</sup> برابر بینش قرآنی و بر مبنای برهان، هستی در قوس نزول از خدای سبحان آغاز می‌شود و تا ادنی مراتب وجود ادامه می‌یابد و در قوس صعود از ادنی مرتبه وجود آغاز و به همان مبدأ ختم می‌گردد؛ در این دیدگاه هر موجودی در جایگاه خودش مرتبه‌ای از کمال وجودی دارد. بعضی از مراتب آن خیر و کمال تام‌اند و آن موجودات مجرد عقلی محض هستند و بعضی از مراتب آن که به ماده آمیخته‌اند، چون در مرتبه پایین‌تری هستند، وجودشان به عدم و خیرشان به نقص و شر آمیخته است و لازمه اتم و اکمل بودن مجموعه عالم آن است که همه مراتب هستی از فرشته و انسان، جن و شیطان، پرنده و چرنده، درنده و خزنده و همه موجودات بری و بحری وجود داشته باشد؛ البته

کسی که بخواهد در جهان هستی جزئی نگری کند و یا از زاویه منافع محدود شخصی خود به آن بنگرد، ممکن است، جز بی‌نظمی و شر نبیند؛ چنان که برخی فیلسوفان وجود حوادث ناخوشایند را دلیل بر عدم علم و قدرت و خیر مطلق خدا و ذات واجب‌الوجود دانستند. یکی از مصادیق شر که قرآن هم آن را شر رساننده معرفی کرده، شیطان است. شیطان در لسان قرآن موجودی وسوسه‌گر، گمراه‌کننده و دشمن انسان و شر رساننده به او معرفی شده است. اینک این سؤال مطرح است که چرا خداوند چنین موجود شری را که منشأ بسیاری از شرور اخلاقی است، آفریده است.

علامه طباطبایی در این زمینه دو نکته را خاطر نشان ساخته، می‌نویسد:

۱. هر چیزی که متعلق خلقت و آفرینش الهی است، فی نفسه (وجودش بدون اضافه غیر) خیر

است؛ چون خدا کسی است که مخلوقاتش را نیکو آفریده.<sup>۲۳</sup>

۲. عالم آفرینش با همه کثرت اجزا و وسعت طول و عرضش مجموعه‌ای به هم پیوسته و وابسته است؛ به گونه‌ای که اولش به آخرش برمی‌گردد؛ پس آفرینش برخی از آنها مستلزم آفرینش برخی دیگر است؛ بنابراین اختلافی که بین موجودات عالم است. موجب قوام عالم است و گرنه چنانچه بین موجودات عالم اختلافی نبود و از نظر کمال و نقص تفاوت نداشتند، میان آنها تمایزی وجود نداشت؛ بنابر این وجود شیطان که به بدی خوانده می‌شود. از ارکان عالم است.<sup>۲۴</sup>

با این بیان وجود حیوانات درنده و گزنده مثل گرگ و مار و ملخ هم توجیه می‌شود. در نظام کل جهان هر چیز در جای خودش نیکوست؛ چون آنها را خداوند آفریده است و خداوند هم هر چیزی را به بهترین وجه خلق کرده است.<sup>۲۵</sup> و نیز او را به راه کمالش هدایت نموده است.<sup>۲۶</sup> پس بر اساس برهان لمی و بیش قرآنی جهان از بهترین نظام برخوردار است و هر موجودی که در آن لباس وجود پوشیده خیرش غالب و شرش اندک است. با یک محاسبه ساده ثابت می‌شود، شمار حیوانات ضار و مودی که به انسان‌ها زیان می‌رسانند، بسیار کم است؛ به علاوه این زیان‌رسانی تنها در پاره‌ای از اوقات رخ می‌دهد. علاوه بر این آنها از حیث ذاتشان شر نیستند؛ بلکه نسبت به انسان شرند.

میردامادی در این زمینه می‌نویسد:

این شر نسبی که عارض برخی موجودات در نظام هستی می‌شود. شر بودنش از این روست که موجب فقدان کمال فعلی برخی از موجودات می‌گردد. این شرها امور نادر و اتفاقی هستند که گاه‌گاهی برای افراد پیش می‌آید و این شرهای اندک از لوازم خیرهای بزرگ و ثابت و همیشگی آن موجودات در نظام کلی وجود است.<sup>۲۷</sup>

اکنون خیر بودن شرور با تجربه ثابت شده است؛ برای مثال مارها سموم هوا را جذب می کنند و از این طریق برای جامعه انسانی هوای پاک می سازند . پس مصلحت های نهفته ای در خلقت اینهاست که خدای حکیم آنها را خلق کرده است. خیام گوید:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من      وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت      کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت

هر کس سخنی از سر سودا گفته است      زان روی که هست کس نمی داند گفت.<sup>۲۸</sup>

علت حوادث طبیعی هم در نظام کلی عالم قابل توجیه است؛ چون آنچه خدای سبحان پدید می آورد، خیرات وجودی است؛ اما اگر آتشی مؤمنی را می سوزاند و دریا جوانی را به کام خود فرو می برد، اینها از لوازم وجود آنهاست.

خداوند جهان را بر اساس قوانین ثابت و سنن محکمی آفریده است. تبدیل و تغییری در سنن الهی راه ندارد.<sup>۲۹</sup> مگر اینکه خود خداوند سنتی را به جای سنت دیگر آورد؛ مانند آنجایی که آتش بر ابراهیم قهرمان توحید سرد و سلامت می شود.<sup>۳۰</sup> و آنجا که رود نیل برای نجات موسی و قومش از وسط شکافته می شود.<sup>۳۱</sup>

البته همواره چنین نیست که آتش مؤمنان را نسوزاند . در قرآن آمده است: «قتل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود و هم علیها ما یقعلون بالمؤمنین شهود»؛ کشته باد صاحبان گودالها (که در آن ها) آتش فروزان بود. زمانی که بر (کنار) آنها می نشستند و بر آنچه به مؤمنان می کردند، می نگریستند.

پس با نگاه کلی بر عالم و بر اساس برهان لمی چون عالم صادر از مبدأ خیر و علم و حکمت و قدرت مطلق است، هر قدر از حسن و جمال که شایسته این نظام بوده است، بر تن آن پوشانده شده است. زمین را چون گهواره ای بر زیرپای آدمیان گسترانده.<sup>۳۲</sup> و آسمان ها را با همه زیبایش از سیارات و ستارگان بر بالای سرمان برافراشته است.<sup>۳۳</sup> درختان با طراوت و گل های رنگارنگ و دریا های عظیم و آبشارها و کوه های با جمال و جلال را که هر یک نشان از عظمت و قدرت صانع آن دارند، مسخر انسان نموده است.<sup>۳۴</sup>

پس اگر هر از گاهی جنبشی در زمین پدید می آید و در گوشه ای از کره زمین خانه سست بنیانی از جای کنده می شود ، این را نمی توان نقص خلقت و خالق به شمار آورد.

البته بلاهای طبیعی نظیر زلزله و بادهای طوفنده و صاعقه ها و ... دلیل دیگری هم دارد که در ادامه مورد بحث قرار می گیرد.



بسیاری از شبهاتی که در خصوص مسأله شر برای برخی پیش آمده است، به جهت غفلت از مقام و موقعیت و منزلت انسان و هدف از حیات اوست. در نظر آنهایی که بنیاد اخلاق را مبتنی بر سود و زیان می‌شمارند.<sup>۳۵</sup> یا آنهایی که پایه زندگی را کسب لذت و خوشی و خودخواهی و نفس‌پروری می‌دانند.<sup>۳۶</sup> هر چه که با تمایلات نفسانی ناخوشایند باشد، شر است؛ اما آیا خدا انسان را برای ارضای تمایلات نفسانی آفرید؟ پاسخ این سؤال را از کلام الهی می‌گیریم.

۱. انسان برگزیده خدا برای خلافت الهی و آگاه به علم اسماء است.<sup>۳۷</sup> خلیفه باید به صفات مستخلف متصف باشد. خدای سبحان که دارای اسماء حسنی و صفات علیاست، انسان هم باید به همین صفات و اسماء موصوف گردد. خدای سبحان انسان را بر مثال خویش بیافرید تا اینکه معرفت انسان آینه معرفت رحمان باشد. پس انسان موجودی عالم، قادر، مرید، سمیع و بصیر است و همین صفات الهی است که او را به مقام خلیفه الهی رسانده و او را شایسته امانتی ساخته است که آسمان و زمین از برداشتن بیم داشتند.<sup>۳۸</sup> چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ».<sup>۳۹</sup> ما امانتمان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از برداشتن آن سر باز زدند و از آن بیم داشتند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید.

به فرموده علامه طباطبایی این خلافت الهی اختصاص به آدم (ع) ندارد. مراد نوع انسان است و معنای تعلیم اسماء هم به ودیعت گذاشتن این علم در نوع انسان است. اگر انسان به این راه هدایت شود، این امکان برایش هست که آن را از حالت قوه به فعل تبدیل کند.<sup>۴۰</sup>

پس کرامت و فضیلت انسان از آن روست که حامل امانت الهی است و آن یا عقلی است که مناط انتخاب و مسؤولیت‌پذیری و اختیار است و یا ولایت الهی و استکمال.<sup>۴۱</sup> بواسطه دین حق از حیث علم و عمل است.<sup>۴۲</sup> البته پیداست که تحقق این حقیقت هم جز به واسطه عقل که اشرف مخلوقات الهی است.<sup>۴۳</sup> تحصیل نمی‌گردد.

۲. با آنچه آمد، آشکار می‌شود که در بینش قرآنی و فلسفه الهی هدف از حیات انسانی در این جهان لذت‌جویی و کام‌جویی و خوشگذرانی نیست که اگر چیزی را منافی خوشگذرانی‌هایش یافت، شر بیندارد؛ بلکه هدف پیمودن جاده کمال و رسیدن به قله سعادت جاودانی و استقرار در جوار رحمت و رضا و رضوان الهی است.<sup>۴۴</sup> اما باید دانست که در این مسیر گردنه‌های سختی است که شرط ورود به جنت رضوان الهی گذشتن از آن هاست.

این گردنه‌ها را خدای سبحان اینگونه معرفی می‌کند: «و ما ادراك ما العقبه فک رقبه او اطعام فی یوم ذی مسغبه یتیمًا ذا مقربه او مسکینًا ذا متربه ثم کان من الذین امنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمه».<sup>۴۵</sup> و تو چه دانی گردنه چیست؟ برده‌ای را آزاد کردن یا در روز گرسنگی طعام دادن به یتیمی خویشاوند یا بینوایی خاک‌نشین؛ علاوه بر این از زمره کسانی باشد که ایمان آورده و همدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده‌اند.

مقام خلافت الهی به آسانی دست یافتنی نیست؛ بلکه باید از این گردنه گذشت و از امتحان الهی سرفراز بیرون آمد: «الذی خلق الموت و الحیوه لیلوکم ایکم احسن عملاً».<sup>۴۶</sup> آنکه مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید (و روشن سازد) که کدامیک از شما نیکوکارترید.

امتحان‌های الهی گاه با نعمت دادن است و گاه با نعمت ستاندن: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ، وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ».<sup>۴۷</sup> اما انسان چون پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت بخشد، گوید: پروردگام مرا گرامی داشت و اما چون او را بیازماید و روزی را بر او تنگ گیرد، گوید: پروردگام مرا خوار داشت.

در جای دیگر می‌فرماید: «و نبلوکم بالشر و الخیر فتنهً و الینا ترجعون».<sup>۴۸</sup> شما را به خیر و شر مبتلا می‌کنیم تا بیازماییم و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید. پس در بینش قرآن خیر و شر، فقر و غنا، جنگ و صلح، صحت و مرض، همه برای امتحان و آزمایش انسان است و این امتحان‌هاست که اگر انسان از آنها پیروز درآید، به مقامات عالی انسانی و قرب الهی می‌رسد؛ چنان که در مورد حضرت ابراهیم می‌فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».<sup>۴۹</sup> وقتی خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان کرد و او همه را با موفقیت به پایان برد، فرمود: تو را پیشوای مردمان قرار دادم.

دسته‌ای از امتحان‌های الهی که متضمن تحمل سختی‌ها و فشارها و رنج‌ها و مصیبت‌هاست، برای ترفیع درجات صالحان است؛ اما دسته‌ای دیگر از مصائب و رنج‌ها برای بیداری انسان از خواب غفلت است.

خدای تعالی در مورد خاندان فرعون می‌گوید: «و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقص من الثمرات لعلهم یذکرون».<sup>۵۰</sup> و ما فرعونیان را گرفتار قحط سالی و کاهش محصولات کردیم تا پند پذیرند.

در بینش قرآن گاهی رنج‌ها و بلاها جنبه تربیتی دارد؛ اما اگر انسان نه با نعمت دادن شاکر حق و مجذوب دین خدا می‌شود و نه با بلاها و سختی‌ها متنبه می‌گردد؛ در این صورت خداوند او را رها

می‌کند. تا چند صباحی به عیش و طرب پردازد؛ وقتی در شهوات فرو رفت و با دین حق به ستیز برخاست و هیچ امیدی به هدایت آنها نبود، به یکباره همچون قوم نوح گرفتار طوفان می‌گردد و غرق می‌شود.<sup>۵۱</sup> یا ناگهان دچار زلزله‌های مهلک می‌شود و در آوار مدفون می‌شود.<sup>۵۲</sup> پس پاره‌ای از شرور طبیعی نتیجه سرکشی اقوام کافر و معاند است تا عبرتی برای آیندگان باشد.

شبهه دیگری که در این جا مطرح می‌شود، این است که چرا خدا انسان را مختار آفرید و به او توانایی اختیار شرور اخلاقی را داد که بعد مستوجب عذاب شود و چرا او را به گونه‌ای نیافرید که همواره گزینش خیر نماید؟

پاسخ این سؤال هم از آن چه پیشتر درباره خلقت شیطان آمد، آشکار می‌گردد که لازمه تمامیت کمال نظام هستی وجود انسان مختار است. جالب است که همین سؤال را فرشتگان در هنگام آفرینش آدم مطرح کرده گفتند: «خدایان چرا می‌خواهی فسادگر و خون‌ریز بیافرینی؟ حال آنکه شاکرانه تو را نیایش می‌کنیم و تو را به پاکی یاد می‌کنیم فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خداوند خواسته موجودی بیافریند که مختارانه او را عبادت کند و مختارانه خیرات اخلاقی را گزینش نموده و از شرور و زشتی‌ها پرهیزد. شرط مختار بودن او این است که قدرت بر شر و گناه داشته باشد؛ بلکه همواره از آنان خواسته است، خیرات را گزینش نمایند و برای این منظور پیامبران را با آیات بینات و بشارت‌ها و تذییرها فرستاده است تا گزینش نمایند و برای این منظور پیامبران را با آیات بینات و بشارت‌ها و تذییرها فرستاده است تا گزینش خیر را برای او آسان گرداند و او را از انتخاب شرور برحذر دارد؛ حتی او را به بلاها گرفتار می‌کند تا از خواب غفلت بیدار گرداند و به راه حق باز آورد.

اما اگر انسان از اختیار خودش سوء استفاده کرد و اراده‌اش را در جهت شرور اخلاقی به کار گرفت، خدا او را مسلوب الاراده نمی‌کند و قدرت را از او باز نمی‌ستاند که اگر چنین کند دیگر انسان، انسان نخواهد بود و گزینش‌های او در امور خیر و حسن هم شایسته تکریم نیست؛ پس گزینش‌گری و مختار بودن ذاتی انسان و جلیلی خلقت اوست؛ در عین حال خداوند راهنما می‌فرستد و از این طریق به انسان راه را نشان می‌دهد تا آگاهانه خود شاکری و حق‌پذیری یا کافری و گمراهی را برگزیند.<sup>۵۳</sup>

انسان‌هایی مانند انبیا در طول تاریخ بوده‌اند که در سراسر حیات شان همواره خیر را گزینش کرده‌اند و در همه ی عمرشان هیچ شر اخلاقی و فعل قبیحی را مرتکب نشده‌اند؛ اما چنین نبوده

است که اینان قدرت بر گناه نداشتند؛ بلکه آنان با معرفتی که نسبت به خدای سبحان و بینشی که نسبت به باطن گناه داشتند، مختارانه از گناه پرهیز می کردند.

دسته دیگر از شرور طبیعی که بر انسان وارد می شود، هرگز او در اختیار آن دخالتی ندارد؛ مانند: نقص در خلقت چون نابینایی و کری و لالی. انسان ناقص الخلقه در این جهان متحمل رنج و سختی می شود؛ بدون اینکه خود در پدید آمدن آن نقشی داشته باشد. این چگونه با قدرت و حکمت و رحمت خدا سازگار است؟

پاسخ این سوال هم این است که خداوند جهان را بر اساس قوانین ثابتی خلق کرد و هر پدیده‌ای بر اساس علل آن تکون می یابد؛ چون خداوند از هر گونه ستمی در حق بندگان منزه است؛ زیرا محتاج و جاهل و ممسک خیر نیست. اگر پدر و مادری دستورهای خداوند را در خوردن و آشامیدن به کار نگیرند و سایر قوانین شریعت و توصیه‌های بهداشتی را در هنگام انعقاد نطفه رعایت نمایند و در دوران بارداری به وظایف الهی خویش عمل نکنند و مواظبت لازم را قبل از ولادت و بعد از آن از کودک خویش معمول نسازند و از این رهگذر نقصی به فرزندشان برسد، آنها به او ستم کردند؛ از این رو آنها باید پاسخ‌گوی عمل خویش باشند؛ چون امروز این امر مسلمی است که بسیاری از اوصاف از طریق زن‌ها به کودکان منتقل می شود.

در عین حال خداوند به این افراد هم در دنیا و آخرت با نظر رحمت می نگرد: اولاً در دنیا بر آنها به اندازه توانشان تکلیف کرده و وظایفی را که بر افراد سالم و تندرست نهاده، از دوش آنها برداشته است «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ».<sup>۵۴</sup> ثانیاً خداوند با عوض دادن در قیامت آن نقص را جبران می نماید؛ چنان که در روایتی آمده است:

شخصی بادیه نشین خدمت رسول خدا آمد و گفت: من به غیر واجبات با عمل دیگری به سوی خدا تقرب نمی جویم. رسول خدا از علتش جويا شد اعرابی گفت: «لان الله قبيح خلقی؛ چون خدا رویم را زشت ساخت...» جبریل بر پیامبر فرود آمد و فرمود: خداوند بر تو سلام می فرستد و می فرماید: بر آن بنده‌ام سلام مرا برسان و بگو: آیا راضی نیستی، در ازای این زشت رویی خداوند در قیامت تو را در امن و امانش قرار دهد؟ گفت: آیا خداوند مرا یاد کرده است؟ فرمود: بلی! اعرابی (بسیار مسرور گشته)، گفت: دیگر از هیچ عمل خیری دست نمی کشم.<sup>۵۵</sup> متکلمان شیعه در این گونه آلام و رنج‌ها که از قصور و تقصیر مؤلم نیست، قاعده «عوض» را جاری دانسته‌اند؛ چنان که خواجه نصیرالدین طوسی می گوید: بر خداوند است که در مقابل غم و رنجی که به انسان می رسد و منفعتی که به سبب آن از دستش می رود با عوض دادن جبران کند.<sup>۵۶</sup>

قرآن کریم درباره شهدایی که بزرگترین شر به حساب های بشری یعنی مرگ با شمشیر و کشته شدن در راه خدا را به جان خریدند و در مقابل به مقام رضا و رضوان الهی رسیدند، می فرماید: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».<sup>۵۷</sup> به فضل و رحمتی که خداوند نصیب آنها گردانیده، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آن ها نپیوسته اند، شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه چه چیزی شر و چه چیزی خیر است، نقش اساسی دارد.

۶. تفاوت دیدگاه قرآن با نگرش های بشری در تحلیل شر

قرآن کریم: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».<sup>۵۸</sup> ای مؤمنان، پیکار در راه خدا بر شما واجب شده است؛ حال آنکه آن بر شما ناگوار است و بسا چیزی را ناگوار بدانید و آن برای شما خیر است و چه بسا که چیزی را شما دوست دارید و آن برای شما شر است و خداوند می داند و شما نمی دانید.

آیه شریفه درباره جهاد و جنگیدن با کفار و مشرکین نازل شده است؛ اما در ضمن آن یک حکم کلی از طبیعت بشری بیان شده است و آن اینکه شناخت انسان در خصوص خیر و شر ناقص است؛ چرا که انسان ها معمولاً هر چه را که موجب رنج او باشد، به خصوص اموری مثل جنگ که موجب فنای جان خود و عزیزان و زخم و جرح بدن ها و ضررهای اقتصادی و رخت بر بستن آرامش روانی و اجتماعی است، شر می دانند و هر چه را که موجب رفاه و آسایش و فزونی مال و حفظ جان خود و عزیزانش باشد، خیر می شمارند؛ اما آیا واقعاً هر رنجی حتی اگر موجب خیر برتری شود، شر است و هر خوشی و فزونی حتی اگر به شر بزرگتری شود، خیر است؟

پاسخ به این سؤال بر اساس بینش های مختلف متفاوت است:

آن هایی که هدف حیات را دست یابی به آسایش و آرامش و لذت جویی هر چه بیشتر این دنیای زود گذر می دانند، طبیعی است که هر امری را که موجب از دست رفتن این ها و ایجاد رنج و درد باشد، شر می دانند؛ اما کسانی که هستی را به چند صباح دنیا محدود نمی دانند و هدف حیات را خوشی های عاجل نمی دانند و به عالم وسیع تر و حیاتی برتر می اندیشند و رضا و رضوان الهی را می خواهند و قلب شان در لذت وصال محبوب سرمدی شان پر می زند، حاضرند همه این رنج ها را به جان بخرند و این امور را نه تنها شر نمی دانند؛ بلکه خیر و جمیل می دانند؛ چنان که امیر مؤمنان انسش را به مرگ از انسی که نوزادان به پستان مادرانشان دارند، بیشتر می داند.

بابا طاهرعریان در رباعیاتش در این زمینه نیکو سروده است:

یکی درد و یکی درمان پسندد  
یکی وصل و یکی هجران پسندد  
من از درمان و درد و وصف و هجران  
پسندم آنچه را جانان پسندد.<sup>۵۹</sup>

نتیجه اینکه انسان بدون مدد وحی نمی‌تواند به خیر و شر بودن همه امور علم پیدا کند؛ چه بسا اموری را بر حسب ظاهر شر بداند؛ اما در واقع برای او خیر باشد و یا به عکس چیزی را با محاسبات فکری خودش نافع و خیر بداند؛ اما در واقع شر باشد. پس چنین نیست که هر چه را مطابق میل و ذائقه ما نبود و بر اثر تسویلات نفس اماره و وسوسه‌های شیطان مکروه و زشت دانستیم، در واقع هم چنین باشد. قرآن کریم در آیه دیگری نظیر آیه سابق می‌فرماید: «فَعَسَىٰ أُن تَكْرَهُوْا شَيْئًا وَ يَجْعَلُ اللّٰهُ فِيْهِ خَيْرًا كَثِيْرًا».<sup>۶۰</sup> چه بسا چیزی را ناپسند می‌پندارید؛ در حالی که خداوند در آن خیر فراوانی قرار می‌دهد.

با این بیان شاید نظریه «توهم انگاری شر».<sup>۶۱</sup> قدری تقویت شود؛ البته نه به نحو قضیه کلی که بگوییم هر آن چه را شر می‌دانیم، جز وهم و پندار نیست. قرآن کریم به نحو جزئی بیان می‌دارد که بسا اموری را شما مکروه دانسته و از آن می‌گریزید، اما آن خیر است.

اختلاف نظر در معرفت خیر و شر

حقیقت این است که انسان هر چه بیشتر آینه دلش را از گناه تطهیر نماید و تقوا پیشه کند، خداوند توفیق شناخت حق را از باطل به او بیشتر عنایت می‌فرماید؛ یعنی خیرات و شرور واقعی را به او بهتر می‌نمایاند و در مقام عمل خیرگزین و شرگریز می‌شود. خدای سبحان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ».<sup>۶۲</sup> اگر از خدا پروا کنید، برای تان تمیز حق از باطل قرار می‌دهد.

در جای دیگر می‌فرماید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ».<sup>۶۳</sup> از خدا پروا کنید (و نافرمانی خدا نکنید و خداوند به شما آموزش می‌دهد و خداوند بر هر چیز آگاه است. در مقابل، در وصف گناه پیشه‌گان می‌گوید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ».<sup>۶۴</sup> سپس فرجام کسانی که بدی کردند، بدتر بود (چرا) که آیات الهی را تکذیب کردند.

کی‌یرکگور، فیلسوف دانمارکی می‌گوید: علت اساسی اختلاف انسان‌ها در معرفت عالم واقع گناه کردن است. هر که گناه نکند، صحیفه دل او مثل آینه پاک می‌شود و عالم واقع تماماً در او منقش می‌گردد.<sup>۶۵</sup> فیلسوفان مسلمان نیز همواره بر این حقیقت تأکید نموده‌اند و عارفان اصلی‌ترین راه معرفت را تزکیه دل دانستند.<sup>۶۶</sup>

نتیجه اینکه نوع نگرش ما به هستی و حوادثی که پیرامون ما رخ می‌دهد، در تقسیم امور به خیر و شر بسیار دخیل است. مثلاً برخی انسان‌ها مرگ را بزرگترین شر می‌دانند؛ اما امیرالمومنین علی (ع) وقتی مرگ به سراغش می‌آید، می‌فرماید: «فزت و رب الكعبة»؛ به پروردگار کعبه رستگار شدم. و در روایت دیگر می‌فرماید: «أَفْضَلُ تُحْفَةٍ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتِ».<sup>۶۷</sup> بهترین هدیه برای مؤمن مرگ است. با زایشان می‌فرماید: «شَوْقُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ تَحِبُّوا الْمَوْتَ وَ تَمَقُّتُوا الْحَيَاةَ».<sup>۶۸</sup> جان‌های تان را به نعمت‌های بهشت مشتاق کنید تا علامند به مرگ و بی‌رغبت به زندگی دنیا شوید.

اما انسان‌هایی که با بینش مادی به جهان می‌نگرند، هراسناک‌ترین و شرترین حادثه برای آن‌ها مرگ است.

نکته دیگری که در این زمینه باید متذکر شد، اینکه بر اساس بینش توحیدی خداوند، پروردگار جهانیان و مالک حقیقی انسان و جهان است و هر گونه تصرف مالک در ملکش مجاز و جای اعتراض نیست و این یک امری است که عقلاً آن را پذیرفته و بی‌نیاز از برهان می‌دانند؛ پس وقتی خداوند مالک موت و حیات، و اموال و فرزندان ماست و خلاصه ولایت مطلق بر جهان از آن اوست.<sup>۶۹</sup> ما تنها امانتدار او هستیم؛ حال آیا حق داریم، وقتی صاحب مال امانتش را از ما باز می‌ستاند، به او اعتراض نماییم و این عمل را دلیل بر بی‌عدالتی یا بی‌رحمی او بدانیم؛ مسلماً نه. پس بخشی از اعتراضات ما از ایجا نشأت می‌گیرد که ما خود را مالک حقیقی می‌دانیم و این خود محوری موجب می‌شود که هر گونه فقدان در جان و مال و فرزندانمان را شر دانسته و آن را به خدا منتسب نماییم و یا بگوییم: چرا خدا از ما دفع شرور نکرده است؟

نکته سوم اینکه: برخی از این آسیب‌ها و فقدان‌ها که با بینش ظاهری شرند، در باطن آنها رموزی از خیر و مصلحت نهفته است و چون ما به آنها آگاه نیستیم، اعتراض می‌کنیم.

این مسأله در قرآن به وجه زیبایی در داستان موسی و خضر که صاحب علمی از جانب خداوند در زمینه حکمتها و مصلحت‌های واقعی بود.<sup>۷۰</sup> بیان شده است؛ آنجا که حضرت موسی که به ظاهر شریعت مأمور است، به او اعتراض می‌نماید و او را به شر اخلاقی و ارتکاب جرم متهم می‌کند.<sup>۷۱</sup> مخصوصاً وقتی می‌بیند، خضر نوجوانی را بدون گفتگو کشت «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَ غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا» موسی به او گفت: آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود، بی‌گناه کشتی. کار بسیار زشت و ناپسندی کردی.<sup>۷۲</sup> وقتی موسی نتوانست، همراهی خضر را تحمل کند، «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».<sup>۷۳</sup> خضر حکمت‌ها و مصالح

کارهایش را به او گفت و از او جدا شد «قالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُبَيِّنُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا، أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»<sup>۷۴</sup> « وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا »<sup>۷۵</sup>

ما چگونه بدون آنکه به حکمت افعال خداوند پی ببریم، به خود اجازه می دهیم که بی محابا خدای یکتای عالم قادر حکیم عادل مهربان را متهم به عجز یا جهل و یا نامهربانی و ظلم نماییم. این بزرگترین بی عدالتی است که از روی جهل به حکمت ها و مصالح امور جهان، به بی نظمی و غیر احسن بودن نظام هستی حکم کرده و آن را دلیل بر جهل یا عجز یا بخل خالق آن بدانیم؛ پس هر آنچه به نظر قاصر ما بر خلاف مصلحت است، در نظام کلی جهان بجا و عادلانه است.<sup>۷۶</sup>

نتیجه اینکه: حوادث و مصائبی که بر انسان فرود می آید و درد و رنج او را موجب می شود، اگر متضمن هیچ مصلحت و خیر عاجل یا آجل نباشد، شر و منافی خیرخواهی خداوند است؛ اما اگر متضمن مصلحتی باشد، دلیل بر رحمت و خیرخواه بودن اوست و ما چون به برهان لمی ثابت کردیم، خداوند واجب الوجود و واجب الفیض و الرحمه است و این با تعالیم و حیانی هم تأیید شده است « ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا »<sup>۷۷</sup> یقین داریم که آنچه از خیر و خوبی به ما می رسد، از جانب خدا اگر شری به ما می رسد، از جانب عملکرد خودمان است.

پس سختی ها و گرفتاری هایی که به ما می رسد یا مکافات اعمالمان است و یا امتحان هایی است که بعد از گذر از هر یک از آنها رتبه ای به کمالات ما اضافه شده، موجب جذب محبت خدا و تقرب آدمی به اوست و درجه ای بر مقامات اخروی انسان افزوده خواهد شد.

وقتی آدمی مکافات عمل را در دنیا چشید، رهایی از عذاب اخروی نصیب او خواهد بود؛ چرا که بر اساس عدل الهی اگر بنده ای مجازات عملی را به تمامه در دنیا متحمل شد از گناه پاک می گردد و جایی برای مجازات او در آخرت نخواهد بود. پس چنین نیست که اگر بنده ای در دنیا همواره در رفاه و آسایش و خوشگذرانی بود و خداوند به او عمر طولانی و مال و منال فراوان داد، برای او خیر است؛ بلکه مسئولیتش سنگین تر و حسابش مشکل تر است و اگر این امکانات و سرمایه ها را در راه باطل به کار گرفت، موجب فزونی عذاب اخروی او خواهد بود؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»<sup>۷۸</sup> آن هایی که به راه کفر و ناسپاسی رفتند، نپندارند که اگر در دنیا به آنها مهلتی داده ایم (که در آن به مستی و خوشگذرانی مشغول شدند)، به سود آنهاست؛ بلکه به آنها مهلتی دادیم تا بر بار گناهشان بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده ای «فراهم» است.



اینجاست که امام سجاد(ع) می‌فرماید: «فَإِنْ قَدَّرْتَ لَنَا فَرَاغًا مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاغَ سَلَامَةٍ لَنَا تُدْرِكُنَا فِيهِ تَبَعَةٌ».<sup>۷۹</sup> خدایا اگر برای ما در این دنیا آسودگی و فراغتی از کارها مقدار نمودی، آن را از آفات گناه سلامت بدار.

در جای دیگر هنگامی که بیماری بر آن حضرت روی می‌آورد، می‌فرمود: «فَمَا أَدْرِي، يَا إِلَهِي، أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ، وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ، أَوْ قَتُّ الصِّحَّةِ الَّتِي هَنَأْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَشَطْتَنِي بِهَا لِاتِّعَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ، وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ، أَمْ وَقْتُ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحْصَنَتَنِي بِهَا، وَ النُّعْمِ الَّتِي أَتَحَفَّنِي بِهَا، تَخْفِيفًا لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَيَّ ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ تَطْهِيرًا لِمَا انْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ».<sup>۸۰</sup> خدایا نمی‌دانم کدام حال (تندرستی و مرض) برای سپاس‌گزاری تو سزاوارتر است؟ هنگام تندرستی یا هنگام بیماری که مرا با آن از گناهان رهانیدی و پشتم را از بار گناه سبک کردی. پس انسان مؤمنی که با بینش توحیدی به هستی نگاه می‌کند، نه تندرستی و رفاه را مطلقاً خیر می‌داند و نه بیماری و گرفتاری‌های دنیا را مطلقاً شر، چرا که اگر تندرستی موجب توفیق بیشتر در طاعت خداوند باشد، خیر است و اگر موجب انباشته شدن گناه در پرونده اعمال باشد، شر است؛ چون تبعات آن عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو است؛ در مقابل، بیماری وقتی موجب تخفیف بارگناه باشد، خیر است؛ چون از شر بزرگتری که عذاب‌آخروی باشد، جلوگیری می‌کند.

تفسیر ما از خیرات و شرور و اینکه چه چیزهایی را مصداق خیر و چه چیزی را مصداق شر بدانیم، وابسته به این است که با کدام جهان‌بینی، جهان و انسان را تفسیر نماییم. این بینش‌ها و نگرش‌های زیربنایی موضع ما را در قبال دردها و رنج‌ها و آلام و مصائب روشن می‌کند. در نگاه عارف همه رویدادها خیر است، شر فراق یار است؛ چنان که حافظ می‌گوید:

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست  
و در جای دیگر می‌گوید:

هزار نقش برآید ز کلک صنع  
و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد  
دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش  
که بد به خاطر امیدوار ما نرسد.<sup>۸۱</sup>

ابوالعلائی معری گوید: «من خدا را بر نایبانییم، سپاس گذارم؛ چنان که دیگران بر بینایی سپاس

گویند».<sup>۸۲</sup>

حاصل آن چه درباره حقیقت شر و اقسام آن گفته آمد، به این قرار است

۱. خداوند در بیان حقیقت شر به لسان مردم سخن گفته است؛ اما در بیان مصادیق آن تفکر بشری را اصلاح نموده است. برخی اموری را نظیر جنگ در راه خدا شر می‌دانند؛ اما خداوند می‌فرماید: چه بسا اموری را شما ناخوشایند دارید ولی مصلحت و خیر شما در آن است و به عکس.

۲. شرور به طور کلی دو بخشند: بخشی از آن از اختیار انسان بیرون است و برخی با انتخاب و اختیار انسان پدید می‌آید. بخش اول را معمولاً شرور طبیعی و بخش دوم را شرور اخلاقی گویند.

۳. برخی از شرور طبیعی نظیر آتش گرفتن خانه یک فقیر یا خرابه شدن خانه‌ها بر اثر زلزله و آتشفشان و سیل و جز این‌ها از لوازم جدایی‌ناپذیر طبیعت و سنت خدا در جهان است و خداوند بی‌گناهی را که قربانی این حوادث می‌شوند، در قیامت عوض می‌دهد.

۴. شرور طبیعی گاهی نتیجه سوء اختیار انسان و ثمره گناهان و بی‌عدالتی‌های اوست که به صورت عذاب الهی بر قومی فرود می‌آید؛ مثل طوفان نوح و زلزله در ثمود و سنگ‌باران اصحاب فیل «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ، فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ».<sup>۸۳</sup>

۵. از شروری که از سوی مخلوقات پدید می‌آید، باید به خدا پناه برد: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ».<sup>۸۴</sup> چون این شرور ریشه در شر اخلاقی آنها دارد.

۷. راه نجات از شروری که مایه تنبیه و بیداری انسان‌هاست، مثل گرفتار شدن حضرت یونس در شکم ماهی توبه و توجه به خداست.

۸. اموری که برای امتحان انسان‌ها و تمیز مؤمنان واقعی از مدعیان و ترفیع درجات مؤمنان حقیقی است، مثل جنگ و امر به ابراهیم به کشتن فرزند.<sup>۸۵</sup> و دیگر احکامی که شاق به نظر می‌رسد، مثل حج.<sup>۸۶</sup> و روزه رمضان.<sup>۸۷</sup> در روزهای طولانی و گرم تابستان و مانند آنها که در ظاهر شر به نظر می‌رسد، در واقع و در نگاه مؤمنان حقیقی خیرند. چنان که امام خمینی (ره) می‌فرماید: «تکالیف الهی هم الطاف الهی است و داروهایی است ربانی برای درمان روح‌های بیمار و دل‌های ناخوش» حتی «آتش دوزخ نسبت به گنهکاران از مؤمنین لطف است و عنایت و راهی است به جوار الهی».<sup>۸۸</sup>

پس جهنم هم در نظام کلی خلقت و مجموعه حیات بشر در دنیا و آخرت خیر و نعمت است. قرآن کریم می‌فرماید: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالْأَنْوَاصِي وَالْأَقْدَامِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ، يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ».<sup>۸۹</sup> مجموعه این آیات می‌رساند که گرفتن مجرمان و بدکاران و انداختن آنها به آتش جهنم و معذب ساختن آنها در مجموعه نظام خیر است و خداوند آن را نعمت غیر قابل انکار برای مؤمنان می‌داند.

پس در مجموعه هستی آنچه از ناحیه علم و قدرت و مشیت الهی صادر می‌شود، خیر است و آنچه که شر است، از سوء اختیار مخلوقات مرید و مختار است؛ اما همین‌ها را آدمی می‌تواند با مبارزه کردن و مدد گرفتن از خدا دفع نماید.

## پی نوشت

۱. بقره/۲۱
۲. طلاق/۱۲
۳. انعام/۵۹
۴. آل عمران/۱۸
۵. مؤمنون/۱۸
۶. نمل/۱۷
۷. انبیاء/ ۸۱
۸. انبیاء/۸۲
۹. انبیاء/ ۸۰-۸۴
۱۰. بقره/۴۹
۱۱. انبیاء/ ۶۸
۱۲. قصص/۶۷
۱۳. راغب، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دمشق، دار القلم، الدار الشامیة، سال چاپ: ۱۴۱۲ ق.
۱۴. ر.ک، ملاصدرا، اسفار، ج ۷، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱، ص ۵۸.
۱۵. ابن سینا، الهیات شفا، تحقیق حسن زاده آملی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ج ۱، ۱۳۷۶ش، ص ۲۶.
۱۶. ر.ک. سیدحسن مصطفوی؛ درسهای الهیات شفا، مقاله‌ی اول، فصل سوم.
۱۷. محمدحسن قدردان قراملکی، خدا و مسأله شر، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۷ش، ص ۳۷.
۱۸. هود/۱۲۳.
۱۹. حدید/۳.
۲۰. صدرالمأهلین، اسفار، پیشین، ج ۶، ص ۱۴ و ۱۵ با تلخیص.
۲۱. همان، صص ۲۴ تا ۲۶.
۲۲. طه/۵۰.
۲۳. سجده / ۷. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ».
۲۴. علامه طباطبائی، المیزان، بیروت، ج ۸، ص ۳۹.
۲۵. سجده / ۷.
۲۶. طه/۵۰.
۲۷. میرداماد، قبسات، نسخه‌ی خطی، ص ۲۸۹.
۲۸. محمدتقی جعفری، تحلیل شخصیت خیام، مؤسسه کیهان، ج ۱، ۱۳۶۵ش، ص ۱۳۳.
۲۹. فاطر/۴۳.

۳۰. انبیاء/۶۹. «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ».
۳۱. بروج/۵-۷.
۳۲. نباء/۶.
۳۳. نبا/۱۲-۱۳.
۳۴. لقمان/۲۰.
۳۵. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۲ و فلسفه هابز، ص ۱۱۲، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴ش.
۳۶. همان.
۳۷. بقره / ۳۰ - ۳۱.
۳۸. ملاصدرا، اسفار، ج ۱، ص ۲۶۵.
۳۹. احزاب / ۷۲.
۴۰. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱، پیشین، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.
۴۱. ر.ک. همان، ج ۱۶، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.
۴۲. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، صص ۳۵۷ - ۳۵۸.
۴۳. «و عزتی و جلالی ما خلقت خلقاً هو احبُّ الی منک و لا اکملتک الّا فی من احبُّ»، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ترجمه‌ی جواد مصطفوی، انتشارات علمیه‌ی اسلامیة، ص ۱۰ و ۱۱. ای عقل به عزت و جلالم سوگند که هیچ مخلوقی را که محبوب‌تر از تو باشد، خلق نکردم و کامل نمی‌کنم، مگر در کسی که او را دوست داشته باشم.
۴۴. فجر / ۲۶ تا ۳۰.
۴۵. بلد/۱۲-۱۷.
۴۶. ملک/۲.
۴۷. فجر/ ۱۵-۱۶.
۴۸. انباء/۳۵.
۴۹. بقره/ ۱۲۴.
۵۰. اعراف / ۱۳۰.
۵۱. اعراف / ۶۴.
۵۲. اعراف / ۷۸.
۵۳. انسان/۳.
۵۴. نور/۶۱. برخی مفسرین این بخش از آیه را دلیل بر معافیت نایینا و لنگ و مریض از جهاد دانسته‌اند (ر.ک. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۵ و محمدرضا قمی، کنزالدقائق، ج ۹، ص ۳۴۷. طباطبائی، المیزان، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۷).
۵۵. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، مکتبه‌ی اسلامی، ص ۱۸۰.

۵۶. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی، با تصحیح حسن زاده آملی، جامعه‌ی مدرسین، ۱۴۰۷ق، ص ۳۳۲.

۵۷. آل عمران/۱۷۰.

۵۸. بقره/۲۱۶.

۵۹. باباطاهر همدانی، رباعیات، مقدمه احمد محمدی ملایری، انتشارات زرین، ۱۳۷۵ش، ص ۳.

۶۰. نساء/۱۹.

۶۱. محمد حسین طهرانی، لمعات الحسین، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ج ۴، ۱۴۱۸ق، ص ۴۵.

۶۲. انفال/۲۹.

۶۳. بقره/۲۸۲.

۶۴. روم/۱۰.

۶۵. ر.ک: مصطفی ملکیان، جزوه مسائل کلامی جدید، پیشین، ص ۹. خانم مری بیکر ادی **Mary Baker Eddy** (۱۸۲۲-۱۹۱۰ م) بنیان‌گذار فرقه معرفت مسیحی می‌گوید: تا زمانی که در مقام نظر حق‌جو و در مقام عمل دنبال ادای وظیفه باشیم، دچار «توهم» نمی‌شویم؛ اما ما انسانها کم و بیش از این مسیر عدول می‌کنیم و چه بسا نواقص و عیوبی داریم؛ لذا دچار «توهم» می‌شویم و چیرهای غیرواقعی می‌پنداریم. شروری هم که در عالم ماده به نظر می‌رسند، آنها هم توهم هستند (ملکیان، مصطفی؛ پیشین، ص ۸ و ۹).

۶۶. ر.ک: شیخ اشراق، حکمة الاشراق، ترجمه سید جعفر سجادی، ص چهارده و ملاصدرا، اسفار، ج ۱، مقدمه ۳ و سید حسین شیخ‌الاسلامی، هدایة العلم فی تنظیم غررالحکم، باب میم، ص ۵۷۵، غرر حدیث شماره ۳۳۶۶.

۶۷. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، ناشر، دفتر تبلیغات ۱۳۶۶.

۶۸. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، قم، ناشر: دار الحدیث، ۱۳۷۶.

۶۹. ر.ک: پیام هاجر، ش ۲۳۶، ص ۵۷.

۷۰. کهف/۶۵.

۷۱. کهف/۷۴.

۷۲. کهف/۷۴.

۷۳. کهف/۷۵.

۷۴. کهف/۷۹.

۷۵. کهف/۸۰.

۷۶. کهف/۷۴.

۷۷. نساء/۷۹.

۷۸. آل عمران/۱۷۸.

۷۹. صحیفه سجادیه، دعای یازده، ۶۵، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶.

- <sup>۸۰</sup>. همان، دعای پازدهم، ص ۷۵.
- <sup>۸۱</sup>. دیوان حافظ از نسخه قزوینی، مقدمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، ج ۲، ۱۳۷۴ ش، ص ۹۸ - ۹۹.
- <sup>۸۲</sup>. قدردان قراملکی، محمد حسن، خدا و مسأله شر، ص ۴۰.
- <sup>۸۳</sup>. فیل / ۳-۵.
- <sup>۸۴</sup>. فلق / ۱-۲.
- <sup>۸۵</sup>. صحیفه سجادیه، علی نقی فیض الاسلام، ۱۳۷۵ ش، ص ۹۱، مناجات ش ۱۱.
- <sup>۸۶</sup>. همان، مناجات ش ۱۵، ص ۱۱۰.
- <sup>۸۷</sup>. دیوان حافظ از نسخه قزوینی، مقدمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، ج ۲، ۱۳۷۴ ش، ص ۹۸ - ۹۹.
- <sup>۸۸</sup>. خمینی، روح الله، طلب و اراده، ترجمه و شرح سیداحمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۵۷.
- <sup>۸۹</sup>. الرحمن / ۴۱-۴۴.

